

گفت‌وگو با «تام هوپر» کارگردان گرفتار در دام زمان

جسی دوریس، ترجمه: پریا لطیفی خواه

«تام هوپر» با آثاری درباره تاریخ و گذشتگان به شهرت رسید: در ابتدا دو فیلم برای شبکه HBO ساخت که در یکی از آنها هلن میرن نقش «ملکه الیزابت اول» را داشت و دیگری «جان آدامز» مسحورکننده با بازی پل جیاماتی و لورا لینی بود؛ سپس با درامی درباره خانواده سلطنتی انگلستان که به مساله گفتار درمانی می‌پرداخت، فیلم «سخنرانی پادشاه»، جایزه اسکار را ربود. اکنون او با داشتن بازیگرانی نظیر هیو جکمن، آن هاتاو و راسل کرو در مقابل دوربین به سراغ «بینوایان» رفته است، موزیکال محبوبی که ۲۶ سال است در برادوی به روی صحنه می‌رود. هوپر در زندگی شخصی آدمی است آرام، با رفتاری سنجیده و حضور ذهن تمام و کمال که در هر مورد، از انقلاب فرانسه گرفته تا «برنامه تصویری ترسناک راکی» صحبت می‌کند. مجله تایم اندکی بعد از اولین دفعات به روی پرده رفتن «بینوایان» در شهر نیویورک با هوپر به گفت‌وگو نشست است.

✂ چه چیزی شما را به این فکر انداخت که آوازهای چنین اثری را با صدای سر صحنه و موسیقی زنده جلوی دوربین ببرید؟ مساله از اینجا شروع شد که احساس کردم، حتی در موزیکال های محبوبم، باید سعی کنید اندکی تصنع ناشی از سینک نبون آواز با لب‌های خواننده را نادیده بگیرید. در یک بافت سبکتر کمدی بارها و به سادگی می‌توان این نقص را نادیده گرفت. اما در مورد «بینوایان» می‌دانم که فیلم باید قرص و محکم باشد. خوب بازی کردن یعنی اینکه بازیگر در نقش فرو برود و حضور داشته باشد و بخشی از آن به آفریدن توهمی باز می‌گردد که گویی خودتان دارید دیالوگ را می‌سازید و بخشی از آنچه گفتم نیز به آن ریزه‌کاری‌هایی مربوط است که باعث می‌شود. بگذارید ایده‌ای قبل از آنکه بیانش کنید، شکل بگیرد. بنابراین اگر لب بزبید و آن را سینک کنید مجبورید هر کاری را که در سه ماه قبل انجام داده‌اید، با دقت هزارم ثانیه تکرار کنید. این‌طوری در دام زمان می‌افتید. وقتی که این کار را زنده و با موسیقی همراه زنده انجام دهید، به بازیگر قدرت بازیگری‌اش را باز پس می‌دهید.

✂ من قبل از شما داشتم با مسوول میکس صدا، سایمون هیز صحبت می‌کردم... تا جایی که من می‌دانم، سایمون روی آب راه می‌رود. بدون او کل پروژه با سر به زمین می‌خورد. این واقعیت که ۹۹ درصد آوازها زنده هستند موهون زحمت‌های اوست. وقتی شما بازی زنده را قبول می‌کنید، مجبورید بپذیرید که نمی‌توانید از یک برداشت به دیگری برش بزنید. من مجبور بودم هر برداشت یک رخداد منحصر به فرد در نظر بگیرم که همه نماهای لازم و هر چه را می‌خواهم پوشش بدهم. را در یک برداشت داشته باشم. بنابراین هر روز با حداقل سه دوربین کار می‌کردیم و گاهی اوقات تعداد آنها تا شش دوربین هم می‌رسید. کشف کردم که هیچ جایی برای توجه دوربین بهتر از چهره انسان وجود ندارد. مخصوصا وقتی که آن (هاتاو) در نقش فانتین «من یک رویا را در رویا دیدم» را می‌خواند، درباره عشق گذشتاش که به او خیانت کرده، درباره امیدهای رنگ باخته‌اش و درباره این احساس که او ممکن است بار دیگر به نزدش برگردد. این چیزها دیگر همراه او نیستند، بنابراین زبان نمای باز دیگر در اینجا کاربردی ندارد. بنابراین من خیلی خوش شانس بودم که این بازیگرها را داشتم!

✂ چه شد که تصمیم گرفتید نقش ژاور را به راسل کرو بدهید؟ احتمالا او به اندازه دیگران سابقه کار موزیکال نتانری ندارد.

وقتی که من داشتم هیو را (برای نقش ژان والژان) انتخاب می‌کردم، به نظرم رسید برای اینکه این داستان تاثیر گذار باشد، بهتر است آدمی را انتخاب کنید که وقتی در مقابل او قرار گیر، نتیجه بهتری از او بگیرد. باید بازیگر بسیار مهربی می‌بود و باافلاصله راسل به ذهنم آمد. منظورم این است که در حالت «ولورین» در مقابل «گلادیااتور»، احتمالا من روی گلادیااتور شرط می‌بندم! جسته گریخته چیزهایی درباره اینکه یک گروه موسیقی دارد، شنیده بودم، اما بعد کشف کردم که او کار در تئاتر موزیکال را در سینه‌ای شروع



کرده که کاری مثل «ترسناک راکی» است. وقتی با او ملاقات کردم و دیگر بیشتر از این نمی‌توانست هیچان زده شود که در چنین فیلمی شرکت داشته باشد. او سخت‌تر از دیگران برای اینکه صدایش برای این فیلم مناسب باشد، کار کرد.

✂ آواز تازه ژان والژان با عنوان «ناگهان» چطور به وجود آمد؟ در کتاب جمله الهام بخشی وجود دارد در جایی که ژان والژان با کورت کوچولو ملاقات می‌کند. چنین جمله‌ای است: «این دومین شب سفیدرنگی بود که ژان والژان با او ملاقات کرده بود. اسبقف به او درستکاری را آموخته بود. کورت به او معنای عشق را آموخت.» در کتاب به روشنی گفته شده که این دو لحظه هسته تغییر و تحول شخصیت هستند. در نمایش موزیکال به اولی پرداخته می‌شود اما دومی به نوعی از قلم افتاده است – واقعا متوجه نمی‌شوید که عشق چگونه می‌تواند والژان را تمام و کمال دگرگون کند. بنابراین من این پاراگراف را گرفتم و از کلود میشل (شونبرگ، آهنگساز «بینوایان») و آلن بوبلیل (ترانه‌سرا) پرسیدم: «می‌توانید برایم آوازی بنویسید درباره اینکه دارد عشق یک پدر و مادر به کودک را به‌طور ناگهانی تجربه می‌کند؟» ترانه «ناگهان» از همین جا به وجود آمد که آنها تلاش کردند تا این احساس درونی را بیان کنند. وقتی ژان والژان می‌خواند که «او هرگز متعلق به من نبوده که نگهش دارم» – این یک سفر بسیار دشوار است به عالم پدر بودن، بدون آنکه حتی همسری داشته باشد، اینکه اتفاقا عاشق آن کودک شده و نتواسته او را تنها و بدون پدر و مادر رها کند. باز هم در اینجا او امتحان می‌شود و از این آزمون سربلند بیرون می‌آید.

✂ از اینکه چقدر اشاره‌های سیاسی داستان به زمان ما مربوط می‌شود، شگفت زده شدم. ارتباط «بینوایان» را با مسایل سیاسی روز چطور می‌بینید؟



علاقه من به این داستان به یک لحاظ به زمان ساختن «جان آدامز» برمی‌گردد، چون من شیفته انقلاب آمریکا شده بودم و تحت تاثیر ارتباط بین انقلاب‌های آمریکا و فرانسه قرار گرفته بودم. این داستان با آنکه در فرانسه می‌گذرد عمیقا در DNA آمریکایی‌ها جا خوش کرده چون بار انقلابیونی را دارد که سعی می‌کنند از قید یک پادشاه نادرست رها شوند که همان داستان پیدایش امریکاست؛ داستان پیدایش این کشور که در صحنه‌ای متفاوت می‌گذرد. من مدتی طولانی مشغول تصمیم‌گیری در این مورد بودم که آیا روی آن کار بکنم یا نه و از خودم می‌پرسیدم که آیا به جاست یا نه. چیزی که مرا عمیقا تکان داد این بود که در ریاضتم در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که بسیاری از مردم در گوشه و کنار دنیا از بی‌عدالتی اقتصادی و اجتماعی آسیب می‌بینند و خشم عظیمی علیه نظام حاکم بر جهان وجود دارد. «بینوایان» سرود بزرگ نندارهاست. این داستانی تسکین بخش است از این لحاظ که ما به عنوان یک جمع می‌توانیم علیه سیستم برپا خیزیم و آن را تغییر بدهیم و بهتر کنیم.

✂ این داستان همچنین عمیقا با دین مرتبط است.

داستان بر است از رویدادهای تصادفی که در دنیای ماورمند به وجود خدا این تصادف‌ها معنادر هستند. برای آنکه این داستان کارایی داشته باشد، خدا هم باید در آن حضور داشته باشد. من سعی کردم از طریق چیزهایی مثل آسمانی غیر عادی یا وجود نوری در پشت ابر یا کاشفی که به پرواز در می‌آید و انگار ابر را از هم می‌درد، به وجود تعالی اشاره داشته باشم. من به نقاشی‌های مذهبی سنتی اواخر قرن وسطی یا حتی به ترنر اشاره کردم. می‌خواستم به نحوی بگویم که هر باوری داشته باشید، احساس می‌کنید که به حال خود راه نشده‌اید.

نمای نزدیک

نقدی بر فیلم «بینوایان» **یک فیلم به ظاهر «معتبر»**

لیزا شوارتزبوم

از آنجا که تاکنون هرآنچه به فیلم «بینوایان» مربوط می‌شود پرهیاهو و جنجال برانگیز بوده است-از سیل جوایز متعدد درخشان و جهانی‌اش گرفته تا چیزهای دیگر- بی شک شما هم درباره این فیلم که توفانی در کیف پول شما به پا کرده است، مطالبی شنیده‌اید. احتمالا می‌دانید که تام هوپر (که پیش از این فیلم «سخنرانی پادشاه» را کارگردانی کرده بود) برای ساختن فیلم اقتباسی خود بر اساس یک تئاتر موزیکال، بین‌المللی برگرفته از رمان سیاسی قرن نوزدهمی نوشته ویکتور هوگو، تمام بازیگران فیلم‌اش را وادار کرد تا سر صحنه فیلمبرداری به صورت زنده آواز بخوانند، و قطعا این را هم می‌دانید که آن هاتوی، که نقش فانتین-مادری تنها و رنجور که از روی ناچاری به تن‌فروشی روی آورده است- را در فیلم ایفا می‌کند؛ به خاطر خجسته‌دن‌ها، تحریرهای خوش‌آوا و کوتاه کردن موهایش سر صحنه فیلمبرداری، بار دیگر نام خود را به عنوان یکی از بازیگران مشهور و توانمند مورد علاقه داوران اسکار بر سر زبان‌ها انداخت. حتما این را هم با تماشای پوسترها و پیش پرده‌های فیلم متوجه شده‌اید که هاف جکمن به خوبی توانسته مصیبت‌زدگی و بیچارگی ژان والژان، محکوم فراری سابق، را به نمایش بگذارد و از طرفی هم راسل کرو، که نقش بازرس ژاور را ایفا می‌کند، توانسته با بازی‌اش به طور آزاردهنده‌ای بیننده را دچار سوء هاضمه کند.

تنها مطلب باقی‌مانده آن است که: فیلم «بینوایان» دلایل قانع‌کننده‌ای برای کج‌خلق شدن راسل کرو داشت- از آواز خواندن به سبک برادوی گرفته- کاری که اصلا مورد علاقه او نبود- تا پوشیدن آن لباس شُورِک که انگار این مرد محترم را به زور در آن پیچانده بودند. (اوه! فکرش را به زور در آن پیچانده بودند. اوه! فکرش را بکنند برای راسل کروی خوش تیپ، با آن لباس‌های باشکوه در فیلم «باب و فرهمنده»- اینگار گدنا به آخر رسیده بود!) جکمن هم حق داشت عصبانی و بدخلق شود، البته چون سابقه بازیگری در تئاترهای موزیکال را داشت به راحتی توانست در صحنه‌ای که ژان والژان یک جفت شمعند نقره را از یک کنشش می‌زدید، در قالب آواز هیجانش درباره پیداکردن خداوند را، به خوبی نشان دهد. باز هم ادامه بدهم و تمام جزئیاتی که این نسخه پر از تصنع از بینوایان موجب می‌شود آرزوی مرگ بکنم را برایتان بگویم؛ «البته میلیون‌ها مخاطب که در مقایسه با من رؤیوتر و سخاوتمندتر هستند، از صرفه جوی بودن فیلم رضایت دارند و برایش غش و ضعف می‌کنند. (اگرچه این صرفه جویی شامل مدت زمان فیلم نمی‌شود؛ چرا که فیلم تقریبا به اندازه قیام پاریس در سال ۱۸۳۲ طولانی است، دهن کجی‌ها و متکبرانه راه رفتن‌ها، ساسا بارون و هلنا بونهم کارتر در نقش خاتم و آقای تئاردیه و کلاهبردارهای‌شان مجزه به طنزی تلخ است که به جزو لاینفک هر دو آنها تبدیل شده است. مطمئنا، تبدیل کردن یک تئاتر موزیکال به یک فیلم ماندگار چالشی دلپه‌راور است، و مطمئنا در مقابل فیلم‌های موفق همچون «کباره»، «پنسوی زیبای من» و «پادشاه و من»؛ فیلم‌های ناموفقی مثل «هزاره»، «پوتا» و «مامامیا» وجود دارد. اما این اقدام خطرناک و ساختن فیلمی از روی یک تئاتر موزیکال، در واقع یادآور ظرافتی است که موزیکال اولیه بینوایان داشته است، ظرافتی که فیلم فاقد آن است – با آن موسیقی و اشعار بی شور و هیجان ساخته‌ان لایوبیل، کلود مایکل شونبرگ و هربرت کرتزمر و شخصیت‌هایی که بیشتر تقلیدی از شخصیت‌های «پور توبیست» هستند؛ و حتی اگر شما همسایه آقای هوپر باشید که از این نمایش لذت برده است و شاهد مراحل هفت‌گانه تولید فیلم بوده و اسم گرهباش را تحت تاثیر همان یک آلف جف فیلم که سرنوشتش را به دست یک عده انقلابی بزرگسال انداخته است؛ گاواروش گذاشته‌اید، خوب از دیدن فیلم مات و مبهوت خواهید شد: چون این فیلم به ظاهر «معتبر» در واقع یک کارناوال خیالیانی سخیف است که همچنان که از خیابان‌های شهر جوایز می‌گذرد، چیزی جز اندکی زرق و برق از خود برجای نمی‌گذارد.

چشم‌اندازی در مه

بررسی فیلم‌های اقتباس شده از داستان «بینوایان» ویکتور هوگو **«بینوایان» در ده پرده**

استوارت فرنی

بینوایان (Les Misérables) نام رمان معروفی نوشته ویکتور هوگو نویسنده سرشناس فرانسوی است، از این اثر فیلم‌ها و تئاترهای اقتباسی زیادی ساخته شده‌است، مانند موزیکالی به همین نام. در زیر به تعدادی از این فیلم‌های اقتباسی اشاره می‌کنیم.
۱- بینوایان ۱۹۳۴
این فیلم چهارساعته و نیمه را به جرات می‌توان یکی از کامل‌ترین و رضایت‌بخش‌ترین نسخه‌های اقتباس شده از داستان هوگو به شمار آورد. اگرچه فیلم بسیار طولانی است اما به دلیل پردازش درست، داستان طولانی بودن زمان فیلم چندان آزاردهنده به نظر نمی‌آید. دلایل متعددی می‌تواند عامل موفقیت فیلم باشد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود.
اولا توجه به جزئیات موجب می‌شود که قدرت داستان اصلی تا حد زیادی حفظ شود. شخصیت‌های داستان در این فیلم به خوبی تجسم یافته‌اند و بیننده به راحتی می‌تواند با شخصیت‌ها ارتباط برقرار کند و وارد خصوصی‌ترین بخش زندگی‌شان شود و آن‌ها را خوب بشناسد و حتی نگرانشان شود.
تعداد و عمق شخصیت‌ها به خاطر ملاحظات زمان فیلم و مسایل اقتصادی از دست نرفته‌اند.

۲- بینوایان ۱۹۳۵
احتمالا معروف‌ترین و شناخته‌شده‌ترین اقتباس سینمایی از داستان بینوایان، با بازی فردرک مارش در نقش والژان و چارلز لافتن در نقش ژاور، با این حال این فیلم اگرچه بسیار شسته و رفته به نظر می‌رسد اما به نوعی نسخه‌ای ناقص از داستان است. در این فیلم خبری از جزئیات داستان نیست و فاقد استحکام لازم است. تاکید عمده فیلم بر روی بی‌عدالتی اجتماعی و گرفتاری‌های یک محکوم فراری است.

۳- بینوایان ۱۹۴۷
اگرچه فیلم عنوان «بینوایان» را یدک می‌کشد و نام شخصیت‌های فیلم درست مانند شخصیت‌های داستان اصلی است اما سایر چیزهای این اقتباس هیچ شباهتی با داستان هوگو ندارد. اگرچه ایجاد برخی تغییرات در هنگام خلق یک فیلم اقتباسی از روی یک کتاب اجتناب ناپذیر است اما فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان این فیلم ظاهرا قصد داشته‌اند توانایی بالای خود در هر چه ضعیف و بد جلوه دادن داستان اصلی را به نمایش بگذارند. تغییراتی که آنها در فیلم داده‌اند به جای اعتلای فیلم آنها را کاملا از خط سیر داستان دور کرده است. کارگردان فیلم، ریکاردو فرلد، در فیلم خود فقط توانسته دو شخصیت را به درستی به تصویر بکشد، یکی کنشش که می‌کوشد خوبی، آرامش و مهرایی را اشاعه دهد و دیگری بازرس ژاور که نقش او را جان هنریش ایفا می‌کند. اما در مجموع فیلم‌نامه این فیلم اقتباسی، کوچک‌ترین کمکی به اعتلای شخصیت‌هایش در سراسر داستان نمی‌کند.

۴- بینوایان ۱۹۵۲
متأسفانه این فیلم هم اقتباس ناموفق دیگری از رمان اصلی است که گویی به هیچ‌وجه نتوانسته روح داستان را به مخاطب منتقل کند. اگرچه این فیلم بخش قابل ملاحظه‌ای از جزئیات داستان اصلی را حذف کرده است اما در عوض حتی نکوشیده تا مانند نسخه سال ۱۹۷۴ دست به نوعی بازنویسی بزند. در فیلم خبری از تئارده‌ها نیست، صحنه مربوط به زیرچرخ رفتن برای نجات یک مرد



بینوایان ۱۹۳۴

کاملا حذف شده است و به شخصیت فانتین و مشکلاتش کوچک‌ترین توجهی نشده است. و برای مثال اخراج شدنش از کارخانه تنها در یکی دو جمله ناقص از زبان او شنیده می‌شود.

۵- بینوایان ۱۹۵۷
این اقتباس به کارگردانی مایکل آدریارد نخستین نسخه تمام رنگی است که بر روی پرده سینما به نمایش درآمد. بازیگران فیلم به زبان مادری خود حرف می‌زنند و فیلم بعدها به زبان فرانسه دوبله شد. این فیلم برداشتی نسبتا تئاتری از داستان است و در واقع فیلمی سنگین به شمار می‌رود که رنگ و بوی صحنه تئاتر را با خود دارد. چرا که دوربین در این فیلم کمتر حرکت می‌کند.

۶- بینوایان ۱۹۷۸
اگرچه این فیلم از سوی بسیاری از منتقدان مورد تمجید و تعریف بوده است اما به عقیده برخی منتقدان نیز این فیلم نسخه‌ای مکانیکی از داستان اصلی است. این فیلم که به عنوان یک تله فیلم در سال ۱۹۷۸ توسط سریلوگرید ساخته شده است، از همان ضعف‌های سایر تله فیلم‌های دهه‌های ۷۰ و ۸۰ به پرده سینما راه یافتند، رنج می‌برد.

۷- بینوایان ۱۹۸۲ (تولیزوین فرانسه/ سینمای آزاد)

این نسخه از بینوایان چندان مشهور و شناخته شده نیست و ارزش‌های تولیدات تلویزیونی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ در مقایسه با امروز متفاوت هستند. به اعتقاد برخی این اقتباس تلویزیونی از بینوایان به کارگردانی ابرت حسین، بسیار مطلوب است که در برخی موارد موجب تعجب بیننده می‌شود. اگرچه در فیلم در ترتیب اتفاقات داستان اصلی اندکی دست برده شده و تغییراتی اعمال شده است.

۸- بینوایان ۱۹۹۵
فیلم کلود لیلوج بیش از آن که نسخه فیلمی داستان هوگو باشد یک اقتباس کاملا آزاد از کتاب است. او در فیلم خود بیشتر به مسایل جهان شمول کتاب توجه داشته و کوشیده است تا به نوعی «پیام» هوگو برای تاریخ بشریت و انسان امروز را منتقل کند. فیلم در زمان اشغال فرانسه توسط نازی‌های آلمان می‌گذرد.

۹- بینوایان ۱۹۹۸
این کم‌ترین نسخه‌های فیلمی داستان بینوایان، به زبان انگلیسی، ساخته بیل آگوست است. این فیلم دوست داشتنی و منحصر به فرد است اگرچه آن را به نوعی می‌توان «هیان‌بری» از شخصیت‌ها و حوادث داستان اصلی دانست. اگرچه فیلم کوشیده است تا نسخه‌ای وفادار به متن داستان را ارائه دهد اما به عقیده برخی نمی‌توان آن را نسخه درست و کاملی از داستان هوگو محسوب کرد.

۱۰- بینوایان ۲۰۰۰
این اقتباس از داستان بینوایان نیز مانند فیلم سال ۱۹۳۴ نسخه‌ای کامل است با جزئیات غنی و به همین دلیل قدرت متن اصلی داستان با خود همراه دارد. اگرچه در برخی از روایت‌ها تغییراتی داده شده است اما در مجموع به جوهره شخصیت‌های داستان کاملا وفادار مانده است.

منبع:IMDB

هیو جکمن، بازیگر «بینوایان» از نقش «ژان والژان» می‌گوید

تصور کن من دوربین دارم

او به آن سر کم می‌کشید. او صدنای‌اش را بر می‌داشت، حدود پنج فوت از من فاصله می‌گرفت و می‌گفت: «تصور کن من دوربین دارم. بنگار در این فضای خودمانی آن را به کار می‌بندازیم.» چیزی که لازم بود همه ما روی آن کار کنیم این بود که توجه کنیم گاهی اوقات موقع آواز خواندن، چهره آدم به شکل عجیبی کج و کوله می‌شود. این مساله در یک کلوزآپ که روی پرده‌ای به عرض ۴۰ فوت نمایش داده می‌شود، ممکن است بسیار آزاردهنده باشد، بنابراین لازم بود که تمرین کنیم. مهم‌تر این بود که کاری کنیم آوازها در این فضای خودمانی موثر از کار درآید؛ مخصوصا در تک خوانی‌هایی که به شدت شخصی و واقعا خصوصی هستند. ما نمی‌خواستیم آنها را دکلمه مانند، عریض و طولیل، یا آوازهایی اپراگونه از کار در بیآوریم و هدف‌مان این بود که مفهوم شعر را حفظ کنیم.

✂ پدرتان شما و خانواده را کمابیش به تنهایی بزرگ کرد. نمی‌دانم آیا شما جنبه‌هایی از والژان را در پدرتان دیده بودید یا نه.

من جوان‌ترین فرزند خانواده بودم. من هشت ساله بودم و بزرگ‌ترین خواهرم ۱۶ یا ۱۷ سال داشت. از این لحاظ، درست می‌گویید و چه جالب که شما به این نکته اشاره کردید. هرچه بیشتر به والژان نگاه می‌کردم، بیش از پیش پدرم را می‌دیدم. نکته واقعا ستایش‌انگیزی که در هر دو نفرشان دیدم فروتنی واقعی آنها بود. هرگز ندیدم پدرم درباره هیچکس یک کلمه بد بگوید. وقتی داشتم بزرگ می‌شدم، فکر می‌کردم که او فردی ساکت است که با کسی ارتباط برقرار نمی‌کند و خیلی حرف نمی‌زند. اما حالا تصور می‌کنم که او نیازی به این ندانشت که درباره خودش یا اینکه چه‌کار کرده است، حرف بزند. کارهای بزرگ بسیاری انجام داد اما نیازی به این ندانشت که کسی بابت کارهای باورنکردنی که انجام داده بود از او تشکر یا تقدیر کند. هرگز ناله و نفرین نکرد و کاری که انجام داد هرکول‌وار بود، که پنج بچه قد و نیم‌قد را با داشتن یک کار تمام وقت از آب و گل درآورد. فکر نمی‌کنم هرگز زمانی داشته که به خودش اختصاص بدهد.

✂ با (نمایش) «بینوایان» چطور ارتباط برقرار کردی؟

در اواخر دوره نوجوانی بودم که این اثر به روی صحنه آمد، بنابراین موسیقی متن آن را خوب می‌شناختم. همه آن را دیده بودند و همه جا اجرا شده بود و موسیقی آن همیشه در اتومبیل هم‌کلاسی من پخش می‌شد. او یکی از دوستان من بود که ماشین داشت، بنابراین دایم این موسیقی را می‌شنیدیم. این نمایش را تقریبا پنج بار دیدم. من همیشه از طرفداران پروپا قرص آن بودم. یکی از اولین امتحان‌های بازیگری که برای موزیکال دادم برای «دیو و دلبر» بود و من «ستاره‌ها» را خواندم و آن آدمی که امتحان می‌گرفت، گفت: «ببیندازش دور، هرگز در این نقش نخواهی بود! برو پی کارت.» در واقع کمرون (مکتبش، تهیه‌کننده «بینوایان») پیش‌تر چندین بار از من خواسته بود نقش بازرس ژاور را بازی کنم.

✂ پس چه شد که نقش ژان والژان به تو رسید؟

برای من نقش بسیار بهتری بود تا ژاور. به نظرم اولین نفری بودم که تام (هوپر، کارگردان «بینوایان») تست بازیگری از او گرفت. بیشتر مثل یک کارگاه بود که خود